

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه بیست و چهارم در مسیر والدگری

استاد: سرکار خانم نیلچی زاده

عموم مادرانی که مخاطب مطالب والدگری هستند، تحصیلات عالی دارند؛ یعنی دارای مدرک تحصیلی لیسانس، فوق لیسانس و یا دکترا هستند. این شاید یک امتیاز باشد اما به خودی خود یک تهدید است. چرا؟ چون کسانی که تحصیلات آکادمیک می خوانند، در معرض خطر هستند. فکر می کنند در مورد هر چیزی باید اطلاعات جمع کنند. در صورتی که اطلاعات، مشکل را حل نمی کند. ملالت علما هم ز علم بی عمل است. نه تنها اطلاع، که علم هم کمک نخواهد کرد. وقتی به دردتان خواهد خورد که آن چه را که می دانید، اجرا کنید. یعنی مهارت های علمی تبدیل به مهارت های عملی بشود. به عنوان کسی که سی سال است در حوزه و دانشگاه به لطف خدا تدریس می کنم، این را به عنوان یک عیب رایج می بینم که دختران جوان ما، بیشتر ترجیح می دهند بدانند تا بتوانند. بعد می گویند چرا ما آن همه می دانیم، نمی توانیم؛ پس این حرفها به درد نمی خورد. در صورتی که دو صد گفته چون نیم کردار نیست. برای مثال از آن دوازده مهارتی که درباره یاد دادن قدرت تفکر به بچه ها و تربیت کودک متفکر گفتیم، کدامیک را پیاده کردی، ثبت کردی و کدامیک را در یاد داری تا بقیه اش را به شما یاد بدهم. در غیر این صورت دچار بیشواری خواهید شد. چیزی که ما اصطلاحاً مسئولیت شناسی و وظیفه شناسی می گوئیم، وزر و وبال. وزر و وبال یعنی باری که بار هست، اما سودی ندارد. یعنی به جای این که بال باشد، بار است. وزر به باری می گویند که زحمت و رنج حملش را می کشی، اما از آن سودی نمی بری. مثل وقتی که چمدان مسافرت را می بندی و وسایل بسیار در آن می گذاری اما وقتی از سفر بر می گردی، می بینی دست نخورده در چمدانت مانده است؛ زحمتش را کشیدی، از این جا به آن جا هم بردی، پول بار هم دادی اما از آن سودی نبردی.

امروزه به عنوان یکی از عیوب رایج، با بحث عدم تعادل هویتی خانوادگی و اجتماعی رو به رو هستیم. افرادی وارد محیط های رایج آموزشی آموزش و پرورش می شوند و سپس دانشگاه؛ در دانشگاه هم مهارت یاد دادن و

رشد هویتی هدف نیست و صرفاً به ارائه یک سری اطلاعات بسنده می‌شود که نشانه آن کنکور و بالا بودن آمار طلاق در بین نخبگان است. این‌ها موجب می‌شود افراد دچار یک خطای روشی شوند. فقط دلشان می‌خواهد بدانند. ولی چیزهایی که می‌دانند را لزوماً عملی نمی‌کنند. در حیطه والدگری هم به این مسئله بسیار مبتلا هستیم، برای همین خواهش می‌کنم این مطالب را به مهارت عملی تبدیل کنید. اگر به مهارت عملی تبدیل نکنید، دچار آسیب می‌شوید.

در ادامه مبحث هفته گذشته در مورد تفکر کودکان، بعد از تشویق و تحسین کودک با بیان جملاتی نظیر: آفرین! چه فکر خوبی، باید بپرسیم این فکر از کجا برایش ایجاد شده است؟ کلید تفکر، سؤال کردن است و اگر فرزند ما کم سؤال می‌پرسد و یا اصلاً سؤال نمی‌کند، باید به صورت خلاق برایش سؤال ایجاد کنیم. یعنی بپرسیم فکر می‌کنی چرا این پرنده دو بال دارد؟ چرا بالش آن قدر کوچک است؟ یعنی کمکش کنیم ذهنش وارد سؤالات خوب و باارزش شود. بعد وقتی که سؤال‌های خوب را یاد گرفت، آن چند سؤال اصلی؛ (که؟ چی؟ کی؟ کجا؟ چرا؟ چگونه؟ چقدر) را به او یاد دهیم.

آموزش زمان و مکان مناسب سوال پرسیدن

دو مورد از مواردی که در حیطه تفکر باید بیش از هر چیز دیگری در حیطه ادب آموزی به کودکان یاد دهیم؛ بحث کی و کجا است. یعنی در مورد آداب آموزی به کودکانمان، در حیطه سؤال و تفکر خلاق باید یاد دهیم هر جایی نمی‌شود سؤال پرسید. زمان و مکان مناسب سؤال پرسیدن را باید بیاموزد. راجع به موقعیت‌های زمانی؛ مثلاً آخر شب است و می‌خواهیم بخواهیم، می‌گوید مامان فلان چیز چه می‌شود؟ یا در خصوص موقعیت مکانی؛ در وسط میهمانی سؤال می‌پرسد که در جمع نباید پرسیده شود. باید این مسائل را یاد بگیرند و وظیفه ماست که بدون پرخاش یاد بدهیم. وقتی به فرزند یاد دادید هر زمانی، زمان هر پرسشی نیست و هر مکانی مکان هر پرسش نیست، مهارت خودکنترلی را به او یاد داده‌اید.

روش‌های رشد تفکر در کودکان

ما از دو طریق ویژه تفکر را در فرزندمان رشد می دهیم. ابتدا لازم است یادآوری کنیم که هنوز بچه های ما وارد حیطه عقل انتزاعی نشده اند؛ یعنی نمی توانند تفکر تجریدی و جدای از ماده داشته باشند. فقط هر چیزی که با حواس پنج گانه قابل حس باشد یعنی محسوس و ملموس باشد، را می فهمند و درک می کنند. - البته اکثر آدم های روی کره ی زمین همین طور هستند چون فکر کردن حقیقی کار سختی است و مانند خوردن روغن زیتون خالص است- با این ویژگی، مهم ترین روشی که برای مفاهمه با کودکانمان می توانیم داشته باشیم، تمثیل است. روش اغناگری از طریق تمثیل است. یعنی بچه ام را از طریق مثال های حکیمانه ی در حد فهمش قانع کنم. جا دارد سؤال کنید ما که حکیم نیستیم و اینقدر مثال بلد نیستیم؛ چطور می توانیم این کار را انجام دهیم؟ از دو روش می توان استفاده کرد. اول اُنستان با قرآن را زیاد کنید. یکی از القاب قرآن، حکیم است. قرآن سرشار از حکمت است. کسی که با قرآن انس داشته باشد، بخواهد یا نخواهد، بداند یا نداند، قدرت زیادی برای بیان حقایق ناب به زبان زیبا و شیرین پیدا می کند. دوم، قرآن از تمثیل زیاد استفاده کرده است. کتاب های تخصصی در این زمینه داریم که تمثیلات قرآن را توضیح می دهد. ببینید خدا چطور برای ما آدم های روی کره زمین مثال زده است و از طریق این مثال ها خواسته قدرت فکر کردن ناب در ما ایجاد شود. پس یکی انس عمیق و جدی با قرآن و دیگری کتاب هایی که در مورد تمثیلات قرآن است. مثلاً ۴ جلد کتاب تمثیلات آیت الله حائری شیرازی از این جهت غنی است. همین طور کتاب های حجه الاسلام محمدرضا رنجبر هم کتاب های مناسبی است. این کتاب ها هم فکر من بزرگسال را رشد می دهد و هم از طریق آنها ایده می گیرم و هم روشی برای اغناء سؤالات بی شمار بچه ها ارائه می دهد. به خصوص که ما وقتی می خواهیم سؤال بچه ها را جواب دهیم، نمی توانیم و اگر بخواهیم جواب دهیم باید مسائل علمی و فلسفی متعددی را مطرح کنیم. بنابراین بهترین روش برای پاسخ به سؤال بچه ها استفاده از تمثیل است. کسی که قدرت مثال زدن های حکیمانه اش زیاد باشد، در حیطه ی تربیتی قدرت فوق العاده ای دارد. اینها چیزهایی است که به شما در پرورش یک کودک متفکر کمک های جدی می کند، قدرت خلاقیت شما را برای رشد تفکر کودک بالا می برد و کمک می کند جهل و علم به هم آمیخته نباشد.

در گذشته وقتی کودک از مادرش می پرسید، این کار بدی را که انجام دادم از کجا فهمیدی؟ و مادر می گفت کلاغ به مامان خبر داده، این حرف برای بچه تا سالها موضوعیت داشت و گمان می کرد که واقعاً کلاغ به مادر خبر می دهد. اما برای کودک امروز، به دلیل ارتباط با رسانه های جمعی و ارتباط با پدر و مادری که سطح سواد و دانایی افزوده دارند و جلوتر از نسل های گذشته است، این حرف قابل پذیرش نیست. بچه های ما اطلاعات اضافه، غلط و آلودگی های زیادی دارند. حال من می خواهم این بچه را رشد دهم و تحت تربیت صحیح و ناب قرار دهم اما چون از طریق فضای مجازی و ارتباطات رایج و رسانه های جمعی این اطلاعات را به دست آورده است، بنابراین باید میزان آگاهی و نه اطلاعات! و توانمندی ام بیشتر باشد. یعنی من باید در حیطه رشد عقلانی و رشد عاطفی و قلبی نسبت به بچه ام سرآمد باشم؛ در غیر این صورت بچه من، مرا می پیچاند و مسیر دیگری را انتخاب می کند و ممکن است من والد را هم از روش خودم باز بدارد تا آنجا که بگویم جوانها و بچهها هر چه می گویند، راست می گویند و ما بزرگترها پیر و خرفت شده ایم. شما این را الان در فوبیای تکنولوژی می بینید یعنی برخی والدین کاملاً مقهور شده اند و در مقابل رشد، پیشرفت و دستاوردهای جدید، احساس خودباختگی می کنند و احساس می کنند جوان بیشتر می فهمد و این خطرناک است.

واکنش والدین در مورد حرف بد زدن بچه ها

این مسئله به هوش هیجانی و عاطفی بچهها بستگی دارد. بچهها تا چهارده سالگی ممکن است به شکل های مختلف در برهه هایی از زندگی شان حرف های بد بزنند. حرف هایی که ما را رنج بدهد و فکر کنیم کودکم را از دست داده ام و آسیب دیده است.

حرف بد زدن سه دلیل دارد: مهم ترین دلیل حرف بد زدن بچهها، تقلید است. یعنی تا حرف بدی را نشنوند، نخوانند و ندانند، هرگز نمی توانند آن را استفاده کنند. چون معصومیت خاص خودشان را دارند. در معرض کلام زشت قرار گرفته است و نوع واکنش دیگران و متفاوت بودن این کلمه موجب شده است، او را تحریک کند تا آن کلمه را استفاده کند. شاید از تلویزیون گرفته است؛ گاهی اوقات دیده اید که از سریالها یا فیلمها کلمات تمسخر، استهزاء، تکه کلامها و احیاناً کلام نامناسب را یاد می گیرند و چون با شیرینی کودکانه

می‌گویند، بزرگ‌ترها دچار خطا می‌شوند؛ بزرگ‌ترهایی که نقش مستقیم و جدی در تربیت ندارد، وقتی کودکی کلمه زشت و فحشی را دست و پاشکسته یا با لحن خودش می‌گوید، حس می‌کنند چقدر شیرین حرف می‌زند؛ از بچه می‌خواهند یک بار دیگر تکرار کند. این یک فاجعه تربیتی رایج است. عمه، عمو، خاله، دایی، مادربزرگ و پدربزرگ و گاهی پدر و به صورت نادر مادرها، بچه را به خاطر حرف زشت تشویق می‌کنند. این امر باعث می‌شود بچه از همان اول دچار تربیت دوگانه شود. یعنی باورش می‌شود که وقتی مامان یا مادرجون دعواش می‌کند که این حرف را از کجا یاد گرفتی و از کی یاد گرفتی؟ این حرف زشتی است؛ وقتی پرخاش و ناراحتی و قهر آن‌ها را می‌بیند، می‌فهمد کارش بد است. ولی وقتی تشویق دیگران را می‌بیند، می‌فهمد کارش خوب است و گرنه تشویق نمی‌شد. در سرگردانی و دو راهی است. بنابراین گاهی به کار می‌برد و گاهی به کار نمی‌برد و از همین جا یاد می‌گیرد که چیزهای بدی است که بعضی از بزرگ‌ترها می‌گویند بد است، ولی بعضی از بزرگ‌ترها می‌گویند خوب است. یعنی هر طور که می‌خواهی عمل کن. یک جور ولنگاری و اباحی‌گری تربیتی رخ می‌دهد. راه چاره این است که وقتی بچه در معرض تشویق نسبت به حرف بد قرار می‌گیرد، حتماً در فضای دو نفره مادر و کودک به او یاد دهیم چرا ما اجازه نداریم حرف زشت بزنیم. این جا به راحتی می‌توانید از روش تمثیل استفاده کنید. مثلاً وقتی حرف زشتی را از کسی یاد گرفته و تکرار می‌کند، به جای این که دعواش کنم و اخم کنم، در اولین فرصت بیرون می‌رویم، گشتی می‌زنیم، خوراکی می‌خوریم و بعد به او می‌گوییم به نظر تو اگر حرف بد بزنم و فحش بدهم کار خوبی می‌کنم یا بد؟ یعنی می‌خواهم تفکر را در بچه‌ام ایجاد کنم. یکی از روش‌های رشد تفکر، همزادپنداری است. ما از طریق هوش هیجانی، هوش عقلانی بچه را بالا خواهیم برد. تفکر یک چیز صد در صد جدا از احساسات نیست. می‌تواند شروعش یا پایانش یک رهاورد عاطفی و احساسی داشته‌باشد و اگر این حالت را داشت، یک تفکر خلاق خواهد بود. از او می‌پرسیم اگر من به تو فحش بدهم، تو خوش حال می‌شوی؟ یا مثلاً اگر من و بابا به هم حرف بد بزنیم کار خوبی است؟ می‌خواهم کودکم را در معرض موقعیتی قرار بدهم که مجبور باشد فکر کند و بعد از آن فکر کردن، حاصلش را به من ارائه بدهد. اگر گفت: نه، مامان برای چه باید فحش بدهیم؟ بگوئید بعضی‌ها دوست دارند فحش بدهند. در حقیقت به در می‌گویم که دیوار بشنود. فرزند من باید بداند فحش وجود دارد، آدم‌های فحاش هم وجود دارند و آدم‌های

فحاش لزوماً آدم‌های ناجوری نیستند. می‌توانند آدم‌های خوب باشند ولی رفتار غلطی را انتخاب می‌کنند و از فهم زشتی و قبح کار خودشان دور مانده‌باشند. در این موقعیت فرزند من به صورت فرآیندی تفکر را یاد می‌گیرد. بعد می‌گوییم گاهی اوقات حرف‌هایی می‌زنی که حس می‌کنم یا معنی‌اش را نمی‌دانی یا این که نمی‌دانی که چقدر این حرف تو می‌تواند در کسی که معنی‌اش را می‌داند، حس بدی ایجاد کند. او را وارد حیطه‌ای می‌کنم که رفتار زشتش را بازشناسی و بازتعریف کند. از او راجع به معنای کلمه‌ای که گفته می‌پرسم. ممکن است دست و پاشکسته چیزهایی بگوید؛ سپس دقیق و به صورت مؤدبانه برایش توضیح می‌دهم که این کلمه، این مفهوم را دارد و این احساس را در مخاطب ایجاد می‌کند. نمی‌خواهم فلسفی با کودک حرف بزنم، بلکه تفکر فلسفی و منطقی را به او یاد می‌دهم و وقتی این‌ها را توضیح دادم، می‌گویم خیلی زشت است کسی که آدم خوبی است و کارهای خوب را دوست دارد، کارهای زشت انجام دهد و به نظرش مهم نباشد. مثل این می‌ماند که شما در و پنجره خانه‌ات را باز بگذاری، کم کم گرد و خاک و حشرات وارد خانه می‌شوند. حرف‌های زشت مثل مگس و پشه‌هاست؛ می‌تواند آدم را آزار و رنج بدهد. بعد هم کسی که حرف زشت می‌زند، نمی‌تواند رفاقتش را با خدا خیلی محکم کند. چرا؟ چون کسی که فحش می‌دهد به بهشت وارد نمی‌شود.

وقتی می‌خواهم با بچه‌ام حرف بزنم باید قدرتم در اندیشه رشد خوبی کرده باشد در غیر این صورت متوجه می‌شوند و بعد می‌گویی از پس بچه‌ام بر نمی‌آیم. باید حیطه آگاهی و گواهی‌ات، یعنی تصورات و تصدیقات در این زمینه زیاد باشد. هر اندازه اهل مطالعه، دانایی و اهل تزکیه نفس باشی، قدرتت برای رشد و تربیت فرزندت بیشتر خواهد شد و جاهای دیگر هم که نمی‌دانی، مطالعه می‌کنی. زمانی که نمی‌توانی سعی می‌کنی برای خودت تمرین و مهارت ایجاد کنی. دو جمله از حضرت زهرا «سلام الله علیها» در خطبه فدک وجود دارد که به وسیله این دو عبارت، می‌توانید بالاترین نعمت‌ها و بالاترین ایده‌ها و خلاقیت‌ها را از درگاه احدیت مسألت کنید آن هم با کارت اعتباری کسی که علت خلقت است: «الحمد لله علی ما انعم وله الشکر علی ما الهم». یعنی حمد و سپاس از آن خداست، برای آن چه نعمت بخشیده و شکر از آن خداست بابت آن چه که از زیبایی‌ها در دل افکنده است. این دو عبارت از حضرت زهرا را به خاطر بسپارید، کتیبه کنید. خیلی وقت‌ها نیاز دارم که خداوند چیزی در دلم بیندازد و می‌اندازد ولی وقتی که خودم را در عرصه دانایی و توانایی به زحمت

انداخته‌باشم. چون «إِنَّ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِيْنَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا...» کسانی که اهل جهاد در راه خداوند هستند، خداوند راه‌های ویژه برایشان باز می‌کند؛ ولی کسی که حال ندارد مطالعه کند، بررسی کند، از مطالب علمی استفاده کند، رشد خودش را در نظر بگیرد و از زشتی‌هایش کم کند و توقع داشته‌باشد خداوند از آسمان به او کمک کند، این اصلاً با منطق خدا و سنت‌های الهی نمی‌خواند.

تفاوت الهام و وحی و وسوسه

اشاره‌ای هم به معنای الهام داشته‌باشیم: الهام، توفیق نیست، الهام همان زیبایی‌های ناب است که در دل می‌افتد، می‌گویم انگار به من الهام شد. الهام یعنی پیام غیبی که به دل می‌افتد و منبعش را نمی‌شناسی. فرقی با وحی همین است؛ وحی پیام غیبی است که به دل می‌افتد، منبعش را گیرنده می‌شناسد اما الهام، پیام غیبی مثبتی است که به دل می‌افتد ولی منبعش را فرد نمی‌شناسد. با وسوسه هم فرق دارد. وسوسه پیام منفی است که به دل می‌افتد و منبعش را نمی‌شناسی. با این ویژگی، با این دعای فاطمی مدام در سیستم تربیتی‌تان هم در موقعیت‌های مختلف خانوادگی و اجتماعی‌تان از خدا یاری بخواهید برای اینکه مسیرتان درست باشد.

اولین روش این بود که بچه‌ها معمولاً از طریق تقلید، فحش دادن را یاد می‌گیرند. بنابراین قدرت تفکر خلاق، هوش هیجانی، هوش عاطفی و هوش عقلانی فرزندمان را ارتقا می‌دهیم تا خودش بتواند با تقلیدهای غلط مبارزه کند. یعنی به جای این که به عنوان عامل بیرونی با او مبارزه کنیم که این حرف را نزن، وگرنه فلفل در دهانت می‌ریزم یا مثلاً خوراکی نمی‌دهم و انواع روش‌هایی که امکان دارد در خشم و بی‌حوصلگی مادر نقش داشته‌باشد و خرج کودکش شود که نتیجه‌اش ضد تربیت است؛ از قاعده رفاقت بیشتر با کودک، ارتباط عاطفی بیرون از خانه و تبدیل تهدید به فرصت استفاده می‌کنیم؛ تا در مقابل حرف زشتی که الان گفته است و حرف‌های زشتی که در آینده خواهد شنید، این قدرت را پیدا کند که آن‌ها را نگوید و خودش را ارزشمندتر از این ببیند که دهانش را به حرف زشت آلوده کند.

دومین دلیلی که بچه‌ها حرف زشت می‌زنند، میزان جذابیتی است که به واسطه آن دریافت می‌کنند. بچه‌ها معمولاً دنبال روشی هستند تا به خودابرازی و خودنمایی بپردازند. پیام دائمی یک بچه برای جلب نوازش این است که مامان! من را ببین، نگاهم کن، قربان صدقه‌ام برو و ببین چقدر خوب و متفاوتم. اگر در این زمینه جلب توجه و تعامل عاطفی به شکل مثبت و به میزان نیاز کودک نباشد، بر روی رفتارها و گفتارهای نابه‌هنجار سرمایه‌گذاری خواهد کرد. با خراب کردن چیزی، دعوا کردن، جیغ زدن، بهانه‌گیری و با حرف زشت زدن سعی می‌کند توجه شما را، حتی توجه منفی‌تان را به سمت خودش جلب کند تا بگوید کسی نیستم که بتوانی من را فراموش کنی. شما مجبوری من را ببینی و مجبوری در مورد من فکر کنی و با من تعامل کنی. پس دلیل دوم، احساس نیاز به توجه و محبت به کودکان هست.

دقت داشته‌باشید مهم است آن مقداری که نیاز کودک است نه آن مقداری که فکر می‌کنید، توجه دریافت کند. بچه را بیرون ببرید و با هم‌دیگر خوراکی بخورید و گپ بزنید. یعنی بچه بداند که مادرش دوستش دارد و هیچ کسی جای او را تنگ نخواهد کرد. نه خواهر و برادرهایش، نه درس مامان، نه کار مامان، نه کار خانه و نه کار بیرونش. او برایم خواستنی و عزیز است و در آن اندازه که بتوانم و نیاز باشد برایش وقت می‌گذارم. این، قدرت هوش عاطفی شماست که بتوانید خیلی خوب و زیبا عمل کنید. پس در محور دوم هم همچنان همان روش اول را ولی خیلی جدی‌تر پیش می‌بریم. در عین این‌که در خانه، نوازش‌های گفتاری، رفتاری و لمسی‌مان را نسبت به کودکان در مواقعی که کار خوب می‌کنند بیشتر می‌کنیم. در مورد تفاوت بچه لوس و عزیز گفتیم که بچه‌های لوس حتی کار بد هم می‌کردند، نوازش دریافت می‌کردند؛ ولی بچه‌های عزیز فقط در قبال کار خوب نوازش دریافت می‌کردند و وقتی کار بدی انجام می‌دادند، در حد قهر، فاصله گرفتن و اخم کردن تنبیه دریافت می‌کردند.

اما دلیل سوم اینکه چرا بچه‌ها حرف بد می‌زنند، تخلیه هیجان خشم است. پسر و دخترم از من، پدر، سایر اعضای خانواده و چیزی که برایش ایجاد مشکل کرده، عصبانی است و به مرور زمان از اطرافیانش یاد گرفته که کسی که خیلی عصبانی می‌شود، اجازه دارد حرف زشت بزند و برای همین حرف زشت را می‌زند. در این موقعیت باید سه کار انجام دهیم:

۱- نگذارم بچه دچار خشم‌های بی‌مورد شود. مثلاً اگر دختر و پسر مدام در خانه بر سر مسائل مختلف تنش و دعوا دارند، باید علت ناسازگاریشان را پیدا و رفع کنم.

۲- به او یاد بدهم وقتی عصبانی می‌شود چه کارهای خوبی می‌تواند انجام دهد. به جای اینکه بگویم این کار را نکن، این کار را بکن، به صورت عملی و گفتاری به فرزندمان یاد بدهیم هنگام عصبانیت چه کارهای خوبی می‌تواند انجام بدهد و اجازه انجام دادن آنها را دارد. مثلاً بگویم وقتی عصبانی بودی دست و صورتت را با آب خنک چند بار بشوی، بعد خوب خشک کن، یک لیوان آب خنک هم بخور و وضو هم بگیر. همچنین باید ببیند وقتی عصبانی هستم، چندبار صورتم را با آب خنک می‌شویم. به یاد داشته باشید بچه‌ها را از دو طریق می‌توان تربیت کرد: گاه از طریق رفتارهایی که جسته و گریخته انجام می‌دهید و جزء عادات طبیعی شماست؛ مثل اینکه بچه می‌بیند در هنگام عصبانیت آدم کم‌حرفی می‌شوید. اما روش دوم، روش تربیت خلاقانه است. وقتی دلت می‌خواهد فرزندت رفتارهای خوب یاد بگیرد، باید برخوردهای خوبت را به صورت نمایشگاه رفتاری به کودک نشان بدهی و به او توضیح دهی تا یاد بگیرد چگونه بر خشمش پیروز شود. وقتی حرفم را به صورت جدی بزنم و انجامش دهم، می‌فهمد که در هر موقعیت باید چه کار کند. مثلاً برای شستن صورتم به دستشویی نمی‌روم که مرا نبیند بلکه در سینک ظرفشویی صورتم را می‌شویم و می‌گویم: آخیش! بچه‌ها می‌گویند: چی شده؟ می‌گویم: خیلی عصبانی بودم ولی وقتی دست و صورتم را شستم، آرام و خنک شدم و حال دلم خوب شد. حالا یک لیوان آب خنک یا شربت بیدمشک می‌خورم تا عصبانیت نتواند مرا به کارهای بد بکشاند. این نمایشگاه زیبایی‌های رفتاری است و به فرزندم یاد می‌دهم وقتی عصبانی است می‌تواند مانند من عمل کند. البته طبیعی است وقتی می‌خواهد مثل مادر عمل کند، اشتباهاتی هم دارد. در این مواقع به جای اینکه در مقابل رفتار فرزندم بی‌صبری کنم، می‌گویم تو هم می‌خواهی عصبانی نباشی؟ بیا یک کار خوب به تو یاد بدهم و در فضای رفاقتی با هم کار می‌کنیم. در این فضا بچه درک می‌کند که مامان در تیم من است.

راهکار تشویق دختران به حجاب

برای این که دختران تازه به سن بلوغ رسیده را به حجاب و چادر تشویق کنیم اولاً لازم است بدانیم حجاب ثمره و میوه حیا و عفاف است. برای این که بتوانیم آن‌ها را اهل حجاب ناب توحیدی و اسلامی کنیم لازم‌آش این است که در این حیطة برای خودمان قبل از بچه‌ها، باید‌ها و نباید‌های دقیق بگذاریم. لازم است با دختران و همسن‌هایی در ارتباط باشد که حجابشان بهتر از او است. برای این موضوع اگر لازم است حتی باج بدهید. یعنی مهمانی بدهید، خوراکی بخرید و آن‌ها را دور هم جمع کنید و اگر لازم است مسیر طولانی را بروید که دخترتان با کسانی باشد که از جهت فکری، روحی و رفتاری در این حیطة قوی‌تر است. برای رشد معنوی، اخلاقی و ارزشی بچه‌ها، با توجه به این که خانواده‌ها متأسفانه کم‌جمعیت‌اند، لازم است که دوستان هم‌سال و خوب کنار هم جمع شوند. فرزند من، خواهر و برادرهای زیادی ندارد که با تربیت من شبیه هم باشند و بتوانند از هم‌دیگر یاد بگیرند، پس این خلاء را باید با گروه هم‌سالان و کسانی که از جهت تربیتی با الگوهای ما شبیه‌ترند، جبران کنم. پس امکان ارتباط گیری، تعامل خلاق، روابط عاطفی و تحقیقات مشترک بین بچه خودم و بچه‌های دیگری که در این حیطة قوی هستند را زیاد کنم. همچنین جوایز حجاب یا تشویق‌های حجاب را در عنصر زیبایی بگذاریم. زیبایی نه روی حجاب که ضد خود حجاب شود. بعضی از مادرها برای این که بچه‌هایشان باحجاب شوند، ضد حجاب رفتار می‌کنند و انواع پوشش‌ها و آرایش‌ها را به آراستگی‌های حیطة حجاب اضافه می‌کنند. در این صورت بچه شما یاد می‌گیرد که این حجاب یک نوع جلوه‌گری جدید و ویژه است که باید بیشتر برای دیگران موثر واقع شود. یعنی چشم‌ها را باید سمت خودش بکشد. وقتی به سن بلوغ می‌رسد و بعد از آن دیگر عاقل خواهد بود، اگر حجاب را کنار بگذارد به‌خاطر این است که روش شما روش غلطی بوده است و حجاب را روشی برای جلوه‌گری قرار داده‌ای. این که برای دختران کوچک زیر ده سال، حجاب زیبای شاد داشته باشیم، هیچ اشکالی ندارد. اما افراط کردن در این موضوع و تنوع و زیبایی حجاب را اصل قرار دادن، یک انحطاط و یک انحراف است. توقع دارید با این تبلیغات حجاب فعلی، حجاب توحیدی باشد؟ حجاب شیطنانی است. چرا؟ به‌خاطر این که می‌خواهد شما را به چشم نامحرم بیاورد. دختر من خیلی عاقل است اگر بی‌حجاب شود. فکر می‌کنید با روش‌های جلوه‌گری از طریق حجاب‌های رنگی و شاد، بچه‌هایتان

با حجاب می‌شوند، اما دخترتان اگر کمی عاقل باشد خوب فکر می‌کند و می‌گوید شما دوست داری با چادر دبل عطری و با چادر چند میلیونی خودت را مطرح کنی، دلم نمی‌خواهد این کارها را کنم. دلم می‌خواهد با موهایی که نمایان است خودم را نشان بدهم. اصلاً چه دلیلی دارم همچین چیزی را روی سرم بیندازم. چون هویت ندارد. توجه کنید که حجاب زیباست اما زیبایی نیست. بعضی‌ها فکر می‌کنند حجاب زیبایی است. چادر نقص دارد چون سیاه است، به هر راهی می‌خواهند با نگین، روبان یا هر وسیله دیگری زیبایش کنند. درحالی‌که چادر زیبایی معنوی دارد نه زیبایی مادی، اصل حجاب زیبایی معنوی است نه زیبایی مادی. اگر حجاب را زیبایی مادی تلقی کردی از حجاب به ضد حجاب خواهی رسید. حد شرعی حجاب، گردی صورت و دست‌ها تا مچ بدون افزودنی‌هاست. قرآن اعلام کرده: «...وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ...»، قرار نیست زیبایی‌هایت آشکار بشود. نکته جالب این است در آیه حجاب سه بار کلمه زینت آمده است یعنی بحث بر سر زیبایی، مهار و مدیریت زیبایی است.

بنابراین اول خودمان نیاز داریم موضوع حجاب را درست بفهمیم تا اشتباه در زندگی و سبک زندگی کودکانمان نداشته‌باشیم. با این نگاه ویژه، منظور از تشویق کودکان به زیبایی حجاب، تشویق به زیبایی‌های سلامت محور بدون چشم و هم‌چشمی و در حریم محرمانه است. دختر بچه من که با حجاب و چادری است، باید ببیند که مادر چادری، در خانه خودشان وقتی که هیچ مهمانی نمی‌خواهد بیاید و هیچ مهمانی‌ای نمی‌خواهند بروند و وقتی که می‌خواهد نماز بخواند، زیباترین چادر را سر می‌کند و بهترین عطر را می‌زند. دختر من همیشه بهترین عطر مادر را وقتی بو کند و بهترین چادر او را وقتی ببیند که هیچ نامحرمی نیست و وقت نماز مادر است. علاوه بر آن از اول روز، من به عنوان یک مادر رنگ‌های شاد می‌پوشم و خوش‌پوشی و تناسب پوشش را در پیراهن یا بلوز و دامنم و حتی گیره سرم و یا آرایش ملایم در خانه‌ام رعایت می‌کنم تا فرزندم ببیند که مادرش در عنصر زیبایی نه کم دارد و نه کم می‌آورد. این مسئله را به عنوان حیطة خودسازی قرار بدهید مخصوصاً آن‌هایی که دختر دارند، البته پسردارها هم به شکلی دیگر چون باید آن‌ها هم درحیطه‌ی تربیتی قرار بگیرند. مهم است وقتی فرزندان می‌بینند لباس زیبا پوشیده‌اید، نگوید ماما قرار است جایی بروی یا چه کسی قرار است بیاید؟ این یعنی فاجعه. یعنی همیشه در خانه مرا با لباس‌هایی دیده که

وقتی لباس شکیل و زیبا می‌پوشم، باورش می‌شود که یا دیگران مهم هستند یا مهمان داریم و یا مهمانی می‌خواهیم برویم. این یک خطای بزرگ استراتژیک در سبک زندگی زنانه است.

ممکن است اعتراض کنید که با چنین لباس شکیل و زیبایی چگونه می‌شود به امور خانه و آشپزخانه پرداخت؟ راه حل آن داشتن یک دست لباس راحت برای کارهای مختلف خانه است. یکی از مشکلات ما در سبک طراحی و استفاده از لباس، عدم استفاده از دامن است. در حال حاضر دامن‌های بلند و پیراهن کم می‌پوشیم. عنصر اصلی پوشش زنانه‌ی مادرها و مادر بزرگ‌های ما در قدیم، استفاده از دامن و پیراهن بود، در حالی که الان فقط برای رفتن به مهمانی و عروسی از آن‌ها استفاده می‌کنیم. این مسئله نشان‌دهنده‌ی این است که از زندگی زنانه فاصله گرفته و یک مرد بدلی شده‌ایم. شما کلفت خانه نیستید؛ خانم خانه هستید. در خانم خانه بودن نود درصد مدیریت، برنامه‌ریزی و اولویت‌بندی لازم است و ده درصد فقط انجام کارهاست؛ به‌خصوص وقتی که کارها را می‌شود به‌صورت زمان‌بندی شده و واسپاری شده انجام داد. مانند استفاده از ابزارآلات تکنولوژی نظیر انواع دستگاه‌هایی که می‌توانند به ما کمک کنند مثل لباس‌شویی، ظرف‌شویی و غذاساز و... تا آدم‌هایی که می‌توانند به خانه‌ها بیایند و خدماتشان را ارائه دهند. بعضی وقت‌ها عنصر تربیت مهم‌تر است؛ یعنی به دختر در سن بلوغ مهارتی را یاد بدهم و به او بگویم برای اینکه لباس زیبایی را که در خانه پوشیدم و الان با آن جلوی گاز ایستاده و مشغول آشپزی هستم، خراب نشود، از یک پیش‌بند استفاده می‌کنم نه اینکه اصلاً لباس زیبا نپوشم.

اگر می‌خواهی دختر به سن بلوغ رسیده‌ات چادری باشد، باید یک بانوی عاقل، مدیر و مدبر باشی که مکمل‌های حجاب را خوب بشناسی. عنصر اول حجاب و چادر را خوب بشناسی و بدانی که فرق بانوی چادری و خانم چادر به سر چقدر زیاد است. در این زمینه دو مقاله‌ی بنده در رابطه با چادر را نگاه کنید. (فصل‌نامه‌ی تخصصی بانوان شیعه، جلد ده و یازده بحث انواع حجاب و ریشه‌های حجاب). قرار نیست از حجاب به حجاب برسیم. قرار نیست به دخترت بگویی حجاب خیلی چیز خوبی است و مال حضرت زهرا (سلام الله علیها) است، بیا چادر سرت کنم، چادر خوب و گران‌قیمت برایت بخرم چادری شوی. در این صورت اصلاً بچه‌ی شما چادری نخواهد شد. چادر به سر می‌شود یعنی چادر را که چند متر پارچه است سرش می‌کند و بعد از مدتی رهاش

می‌کند. چادر یک فرهنگ است، پوشش صرف نیست. یک فرهنگ است، فرهنگ یک خانم چادری هزاران نکته‌ی باریکتر از مو دارد. در این حیطة یک خانم چادری را به چادرش نمی‌شناسند به این‌که چقدر در تعاملش با نامحرم اهل رعایت است تا این‌که با نامحرم بگوید و بخندد و این‌که بتواند خودش، چادرش و وسایلش را ضبط کند، می‌شناسند. بارها شده در موقعیت‌های مختلف اجتماعی وقتی می‌خواهم سوار هواپیما شوم، یا در وسایل نقلیه عمومی در سطح شهر، توفیق پیدا می‌کنم برای این‌که جایم را به دیگری بدهم یا در نگهداری وسایل کمک کنم، احياناً اگر خانم بدحجابی هست، با نگاهش طوری به چادرم نگاه می‌کنند که انگار یک معلول را می‌بینند. دو دست مشغول چادرت است، چه کمکی به من می‌توانی بکنی؟ واقعاً اینطور نیست، بارها به آن‌ها نشان دادم که چادر بخشی از هویت من است و یک تکه پارچه روی سرم نیست. در زمان مادرها و مادر بزرگ‌های ما در دوره رضا خان ملعون چادر را از سر خانم‌ها می‌کشیدند. چرا ما شهید حجاب داریم و خانم‌ها رابطه‌شان با حجاب چگونه بود؟ آیا وقتی چادر را می‌کشیدند، به راحتی از سرشان کنده می‌شد؟ نه. چرا؟ چون چادر کمربند بود و به کمر بسته بودند. به خاطر همین خیلی وقت‌ها که چادر را می‌کشیدند، به زمین می‌خوردند. اینطور نبود که کمی زیر پایشان بماند یا کشش شل شود و از سرشان بیفتد. چادر از دست و پا برایشان مهم‌تر بود و حاضر بودند جانشان را فدا کنند.

وقتی می‌خواهید دخترتان را به چادر تشویق کنید باید به تمام این بزنگاه‌ها اشراف داشته باشید. به خاطر همین شرکت در کارگاه‌های حجاب برتر، (آستی و آشنایی با حجاب برتر) خیلی مهم است. یک خانم چادری اخلاقش، رفتارش، نوع تعاملش با دیگران، سبک و سیاق پوشش زیر چادرش و سبک و سیاق پوشش و آرایشش در خانه را تعریف می‌کند. یعنی یک خانم چادری باید به گونه‌ای باشد و به سمتی حرکت کند که در تمام هویتش، زیبایی‌ها، کارآمدی‌ها و توانمندی‌هایش را نشان دهد. پس به هر اندازه می‌خواهید دخترانتان چادری شوند، خودتان دانایی‌ها و توانایی‌هایتان را بالا ببرید و زیبایی‌های خانه و درون خانواده را زیاد کنید.

خانم عزیزی که چادری مقید و اصیل هستند می‌گویند: «همسایه‌ای داشتیم که بی‌حجاب بود و فرزند کوچکی داشت. بنا به حس وظیفه‌ی همسایگی که در قبال او داشتیم، به او گفته بودم اگر گاهی کار داری می‌توانی دخترت را به خانه ما بیاوری و به کارهایت برسی. وقتی در خانه ما آمده بود، بعد از سلام و احوال‌پرسی

گفت ببخشید شما دارید می‌روید بیرون؟ گفتم نه چطور؟ گفت پس با این آرایش و پوششی که دارید، کسی هم قرار نیست خانه شما بیاید؟ گفتم نه! گفت یعنی همیشه شما در خانه اینطور هستید؟ خندیدم و گفتم بله! انگار که قبلاً به این شکل مرا ندیده بود. بعدها این خانم گفته بود شما خانم‌های چادری و باحجاب طوری در خانه می‌گردید که ما در کوچه هم اینطور نیستیم. یعنی شما برای خودتان و خانواده‌تان بیشترین ارزش را قائلید و بهترین عطرها، بهترین لباس‌ها و بهترین آرایش‌ها را در خانه و برای حیطة محارمتان استفاده می‌کنید و ما بیرون از خانه آن قدر به این چیزها می‌پردازیم.»

فرق بین یک خانم با حجاب و چادری، با خانم بدحجاب، در اندرونی‌شان است نه در بیرونی‌شان. خانم چادری چادر سرش کرده و در تعاملات با نامحرم، حریم حیا و عفاف را حفظ می‌کند. اما اگر خواستید درصد موفقیت‌شان را در فرهنگ حجاب بشناسید، ببینید در خانه چگونه لباس می‌پوشد و آرایش می‌کند؟ نه لزوماً زمانی که همسرش هست یا مهمان دارد. وقتی خودش تنهاست، یعنی خود ارزشمندی. حتی بعضی‌ها می‌گویند در خواستگاری‌ها به صورت سرزده بروید که نوع آرایش، پوشش، تمیزی و نظافت خانه و نوع تعاملاتش را ببینید چطور است. اینجا هم همین‌طور است؛ یک خانم چادری به هراندازه در خانه پوششش، نظافتش، تمیزی‌اش، نوع آرایشش و بوی دهانش رعایت نشود، این خانم چادری نیست چادر به سر است. چادری بشویم که دخترانمان چادری بشوند.

در مورد شش سؤال که باید به فرزندانمان می‌آموختیم، چطور و چقدر، از مباحث قبل باقی مانده بود. در حیطة چگونگی، در حقیقت می‌خواهیم کیفیت را به بچه آموزش دهیم. مثلاً می‌پرسد بچه چطور به دنیا می‌آید؟ خدا من را چگونه به شما داد؟ از چگونگی دارد سؤال می‌کند. در حیطة چگونگی، من باید به فرزندم یاد دهم سیب گلاب، یک سیب کامل است و یک سیب لبنانی که اندازه یک طالبی کوچک است هم، یک سیب است؛ در حالی که آن سیب لبنانی شاید اندازه سی سیب گلاب باشد.

وقتی فرزندم می‌پرسد چگونه به دنیا آمده‌ام؟ در قاعده تفکر، خیلی مهم است که کودکان را تخلیه اطلاعاتی کنید. چون فرزندان ما به واسطه رسانه‌ها و تعاملات زیاد، اطلاعات درهم و به هم ریخته درست و غلطی خواهند

داشت؛ یعنی بکر و دست نخورده نیستند. پس مثل درخت توت رسیده که بعضی توت‌هایش کاملاً رسیده و بعضی‌هایش کال است، آن را بتکانید و بگذارید توت‌هایش کاملاً بریزد. وقتی می‌پرسد من چگونه به دنیا آمدم، به‌جای اینکه عصبانی یا شرمنده شوم یا بگویم این اطلاعات برای تو زود است، نمی‌خواهد بپرسی! یا خدا تو را به ما داده، یا از بهشت آمدی؛ حالت شرمندگی، عصبانیت یا بی‌حوصلگی را کنار بگذارم و با مدد گرفتن از حضرت زهرا سلام الله علیها و عبارت «الحمد لله علی ما انعم و له الشکر علی ما الهم» و ذکر صلوات بر محمد و آل محمد، تلاش کنم در جا یک آدم متفاوت بشوم. لزوماً فقط مادر این بچه نیست، یک فرشته آسمانی است که به این بچه قرار است کمک کند و خوب و زیبا یاد دهد که کودک به خودش و دیگران آسیب نزند. پس به‌جای این که ناراحت و عصبانی شوم، خوشحال می‌شوم، تازه شور و شغف اضافه هم نشان می‌دهم. چرا؟ چون می‌خواهم مدیریت سؤال کردن و خوب سؤال کردن را به بچه‌ام یاد دهم. مهم‌ترین مساله این است که رابطه عاطفی‌ام را فوق‌العاده بالا ببرم و وقتی که قرار است زمان و یا مکان سؤال را جابه‌جا کنم، باید بیشتر سرمایه‌گذاری کنم. حتی اگر دستم بند باشد دو تا دست‌هایم را روی هم می‌گیرم و به قامت کودکم می‌نشینم و می‌گویم چه سؤال خوبی، حالا یک بوس به مامان بده! خیلی سؤال خوشگل بود، بگذار من هم یک بوس کنم. بین الان گرفتارم، فکرم هم یک ریزه مشغول است؛ حالا برو کمی بازی کن و خوراکی بخور بگذار کمی فکرم باز شود می‌نشینیم با هم صحبت می‌کنیم. فرزند من باورش می‌شود که اولویت اول و آخر مامان منم. قرار نیست فرزند من لوس باشد، پایش را زمین بکوبد و بگوید همین الان. قبلاً توضیح دادم چه وقت باید جواب را فوری داد و چه وقت می‌شود تاخیر انداخت. گاهی دستم بازتر است، مشغولیت آن‌چنانی ندارم یا از روی کنجکاو بی‌قرار است و جواب می‌خواهد. خودم را اندازه فرزندم می‌کنم، به او می‌گویم اگر یکی از دوستان این سؤال را پرسید، به او چه می‌گویی؟ یا توضیحاتش معمولی است، حاد و نابه‌نجار است و یا توضیحات غلط است. باز هم قرار است مراقب خودم باشم به‌جای این که جیغ و داد بزنم، حتی اگر حرف غلط یا نابه‌نجاری زد، به‌صورت کودکانه باید نشان دهم که این حرف بد و شرم‌آور است. دست‌هایم را به صورتم می‌زنم و می‌گویم: وای! چه حرف‌هایی. یعنی من به او می‌خواهم یاد بدهم هر راست نباید گفت هر راست نشاید گفت. اگر ببینم این اطلاعات ناقص، غلط یا آسیب‌زا بود، سعی می‌کنم از موقعیتی که به او این اطلاعات

را داده او را فاصله بدهم و به او کمک می‌کنم چگونه از این اطلاعات فاصله بگیرد که به او آسیب نزند اما اطلاعات درست را متناسب با سن و فهمش به او می‌دهم. وقتی می‌گوید خدا من را چگونه به شما و بابا داده است؟ می‌گوییم: هر مامان و بابایی برای این که مامان و بابا شوند، خدا باید به آن‌ها بچه بدهد. خدای مهربان می‌گوید هر چه مامان‌ها و باباها بیشتر هم‌دیگر را دوست داشته‌باشند، بیشتر با هم‌دیگر دوست باشند، خدا به آن‌ها بچه خوب می‌دهد. البته مامان قصه‌هایش برای سن تو زیاد است و به درد نمی‌خورد. این اطلاعات را هر چه بزرگ‌تر شوی، بیشتر و دقیق‌تر به‌دست می‌آوری و حتی می‌توانیم با هم تحقیق کنیم. در واقع به زبانی حرف می‌زنم که بفهمد این رفتار مخصوص زمان خاص خودش است. در حیطة باروری، بارداری و زایمان که سه فرآیند خاص و عرصه مگوی تعاملات در حیطة کودکان است، برایش کامل توضیح نمی‌دهم تا بچه دچار مشکلات بلوغ زودرس و مشکلات نابه‌هنجار اخلاقی و جنسی نشود.

مثلاً دخترم می‌گوید: «مامان! من می‌توانم مامان بشوم؟» به او می‌گوییم: «الان مامان عروسک‌هایت هستی. خدا بچه‌ها را دوست دارد و دوست دارد کارهای خوب کنند، حرف‌های خوب بزنند. این عروسک‌ها را خریدیم و تو قرار است مامانشان باشی». به او مهارت‌های ارتباط خلاق با فرزند را یاد می‌دهم. بعد به تناسب این که فرزند من چقدر وارد این حیطة شده‌باشد، با او وارد گفت‌وگو می‌شوم. اما چگونگی را به اندازه سن کودک خواهم گفت. نه بیشتر، نه محرک‌تر نه حساس‌تر. اگر گفت: «بچه‌ها چیزهای دیگری می‌گویند»، می‌پرسم: «چه می‌گویند؟» اگر احیاناً حرف‌های نامناسبی را گفت چه باید بکنم؟ فرزند من از نظر عاطفی باید آن قدر به من اعتماد و اطمینان داشته‌باشد، مرا دوست داشته‌باشد و امنیت داشته‌باشد که وقتی حرف نامناسبی زد، من به او بگویم «این حرف بد یا زشت است و گوش نده و نگو» واقعاً باز دارندگی در او ایجاد شود، در حقیقت خود ایمنی ایجاد کند. چیزی که می‌توانیم در فرزندمان ایجاد کنیم، خود ایمنی عاطفی است. به او یاد بدهیم به‌خاطر کسی که دوستش دارد و آن مامان و بعد از او بابا است، به‌خاطر او قرار است بعضی چیزها را نگویند، نپرسند، به بعضی چیزها فکر نکنند و بعضی چیزها را نشنوند.

بحث چقدر را چگونه یاد دهیم؟ مثلاً بگوید: «مامان خدا چقدر ستاره در آسمان آفریده است؟» می‌گوییم:

«خیلی» می‌گوید: «خیلی یعنی چقدر؟» می‌گوییم: «آن قدر که نمی‌شود شمرد.» خوب دقت کنید عبارت قرآنی

و یک عبارت کوانتومی و ریاضی را می‌گوییم اما به زبان کودکانه. وقتی می‌گوید: «مامان ما چقدر می‌توانیم غذا بخوریم؟» می‌گوییم: «آن قدری که هنوز کمی دلمان می‌خواهد بخوریم.» در حقیقت روش پیغمبر در خوردن را آموزش دادیم. «مستنه بسنن اولیائک صل الله علیهم اجمعین».

اگر بگویید چقدر بابا را دوست داری؟ چگونه جواب بدهم؟ در سؤالات عاطفی، سؤال در برابر سؤال است. سؤال در مقابل سؤال، از هندسه‌های تفکر خلاق کودک است. قاعده تفکر خلاق این است که در مقابل سؤالی که سخت یا گنگ است، یا سؤالی که توضیحات زیادی دارد سعی کنید از مخاطبتان سؤالات شیرین کنید. طوری که او دایره خواسته و محدوده‌اش را به شما بگوید که می‌خواهد در چه حیطه‌ای یاد بگیرد و به چه ایده‌ای نیاز دارد. وقتی می‌گوید بابا را چقدر دوست داری؟ در جوابش می‌گوییم فکر می‌کنی چقدر دوستش دارم؟ بعد از توضیحاتش می‌گوییم خودت بابا را چقدر دوست داری؟ در حقیقت قاعده اندازه‌گیری کمی را به فرزندم یاد می‌دهم. وقتی از کودکان کوچک زیر هفت سال می‌پرسیم: مامان و بابا را چقدر دوست داری، معمولاً می‌گوید: پنج تا، ده تا. عددی که بلد است را می‌گوید. از این طریق در حقیقت کیفیت را به کمیت تبدیل می‌کند. وقتی می‌گوید بابا را هزارتا دوست دارم، می‌گوییم: قربانت شوم که این قدر مهربانی. خیلی خوب است. من هم بابا را اندازه (در حقیقت با بچه‌ام بازی می‌کنم) اندازه تمام گل‌های عالم و تمام پروانه‌ها دوست دارم. به او معیار می‌دهم. می‌گوید: مامان! پروانه‌ها و گل‌ها خیلی زیاد هستند؟ می‌گوییم: بله مامان. می‌پرسد: یعنی عددش چقدر است؟ می‌گوییم: آن قدر بزرگ است که دیگر نمی‌توانیم آن را بشماریم.

سؤال: با لجبازی نوجوان‌ها چه کنیم؟

پاسخ: لجبازی نوجوان‌ها را با قانون طلایی رفاقت و ترک سرزنش می‌توانیم کم بکنیم. کتاب دنیای نوجوان مرحوم دکتر شرفی در این زمینه می‌تواند کمک بکند.